

آینده نگاری تحصیلات تکمیلی با تاکید بر دانشگاه تربیت مدرس

(سخنرانی ارائه شده در بیست و چهارمین گردهمایی مدیران گروه های آموزشی)

درک من از وضعیت موجود، این است که ما به سوی آینده نمی رویم. عزیمتی هم نداریم، بلکه این آینده است که به سمت ما می آید. آموزش عالی ما به آینده دارد پرتاب می شود. آینده های مبهم، آینده هایی که با آن آشنا نیستیم. چون در گذشته خود اسیریم. همه چیز را در گذشته می جویم. گذشته، مهم است، ولی همه چیز در آنجا نیست. گذشته ما گاهی اصلاً نادرست و محدود است. ما در "حال" خود اسیریم و یک دفعه آینده ما را غافلگیر می کند. حال چطور می شود درک درستی از آینده داشته باشیم؟ و درک و تصور درستی از آینده مطلوب دانشگاه تربیت مدرس و آموزش عالی ایران داشته باشیم.

شایستگی و توانایی هدف‌گزینی و یک نوع ظرفیت فهم مطلوبیت (نه کسب مطلوبیت، چرا که کسب مطلوبیت، خود مسبق فهم مطلوبیت است) مهم است و اندازه درک ما از آینده مطلوب. ما به اندازه درکمان از آینده می توانیم رهسپار آینده شویم. بودهاست (یکی از افرادی که به تولید دانش در مرزهای دانش این حوزه می پردازد)، می گوید: کیفیت یعنی چه؟ یک معنا از کیفیت این است که ما هدفی داشته باشیم و عملکردمان با هدفمان جور شود. یعنی نهایت کار دانشگاه‌های ما این است که هدفهایی که هدفهایی که مکتوب نوشته اند، تحقق پیدا کند. ولی بودهاست می گوید: نهایت کیفیت این نیست. چه بسا اصلاً هدفهایمان نادرست باشد. هدفهایمان ممکن است با تغییرات تکنولوژی، تغییرات محیط جهانی، تغییرات پارادایمی، مفهومی، ساختاری، جمعیتی، اقتصادی و... اصلاً جور نباشد. پس مشکل در این نیست که عملکرد ما مطابق هدفمان نیست. اگر هم بشود، اتفاقی نمی افتد. زیرا تحقق هدفهای نادرست، اهمیتی ندارند. در نتیجه بودهاست می گوید بهتر است بجای *fitness for purpose*، به فکر *fitness of purpose* هم باشیم.

آیا هدفهایمان با دنیا، با اولویت هایمان، با شرایطمان و... جور است؟ ما از کلاس درس آینده دانشگاه‌ها چه تصویری داریم؟ مثلاً این تصور که دارد *Netversity* به جای *University* شکل می گیرد، به این مضمون که وضعیت کاملاً شبکه ای شده. ICT، چنان بر محیط های یاددهی-یادگیری نفوذ کرده و فضای جریان بر فضای مکان، غلبه کامل می کند. رساله های کارشناسی ارشد و دکتری، دیگر یک استاد راهنما ندارند. *Join Advisory* هست. یک استاد این سوی دنیا و یک استاد در آن سوی دنیا است و دانشجوی دکتری یا پسادکتری، در گردش است. می رود و می آید. آیا اگر چنین تصویری از دانشجویانمان، درس و کلاس‌مان زودتر داشتیم، بهتر نمی توانستیم پیش برویم؟ ما وقتی دانشگاه و استادی، بین المللی می شود، تازه متوجه می شویم و این یعنی عقب ماندگی.

شما ژاپن را ببینید که آیا یک استاد جذب می کنند بدون اینکه آن استاد دوری در دنیا زده باشد و بیاید؟ آیا این اتفاقا در ایران می افتد؟ یا اینکه جنگل دانشگاهی و جنگل آموزش عالی درست کرده ایم و در آن غرق شده ایم؟

کلاسها چند فرهنگی شده، در سطح ملی، در تراز جهانی. اساتید با ملیتهای مختلف شده اند. ولی هنوز قوانین ما اجازه نمی دهند که این وضعیت را دنبال کنیم. هیأت امنای ما اختیار کافی ندارد که این کار را انجام دهد. دانشگاه هایمان استقلال کافی ندارند. سیاستهای مناسبی بدین منظور نداریم. ما منع قانونی و منع مقرراتی داریم در ارتباط با چند زبانه شدن آموزش عالی. تمام ساختارهای دانشگاه، متصلب شده در مزیت دیسیپلینی علم. در حالی که الان علم بعد از دیسیپلینی است. ما الان متنمان چقدر بینامتنی شده است؟ الان بحث "بینامتنیت درسی" مطرح شده. بازیگران دیگر ممکن است بیایند و سبقت بگیرند از نهادهای رسمی آموزش عالی. ممکن است رویدادهایی در زمینه یادگیری در مهمانی های خانوادگی رخ دهد که دانشگاه از آن عقب است. رویدادهایی در اجتماعات محلی شهروندان اتفاق می افتد که از پستوهای دانشگاهی جلوتر رفته و به تعبیر متفکران و محققان، این دانشگاهها تبدیل می شوند به "موزه آموزش عالی". هویت های نوظهور برخاسته از طبقه متوسط جهانی، منتظر فناوریهای نوپدید هم چون فیس بوک نیست. دارد می رود و این آذرخشی که ما می بینیم، رفته. ما تمام شده اش را می بینیم. ولی دولت همچنان می خواهد انحصار و مداخله کند.

هم اکنون، تراز تازه ای از کیفیت مطرح شده، در حالیکه شاخص هایی که در دفاتر و ادارات ما درباره اش صحبت می شود، پس افتاده است از این بحثها و تراز جهانی. چطور می شود که با روشهای عینی معتبر با وثاقت لازم که حجیت علمی داشته باشد و به ما اطمینان لازم برای تصمیم گیری ایجاد کند، بتوانیم آینده مان را بفهمیم؟! تصور من این است که ما آینده را خلق می کنیم. از زیر پاهای ما، لحظه های کنونی ما، آینده خلق می شود. یعنی اگر دانشگاه تربیت مدرس، آینده ای دارد، باید از این عقلانیت جمعی اش در بیاید. از اتاقتها بوروکراتیک، آینده ای به وجود نمی آید، بلکه اوهام به وجود می آید. آنچه که حاصل می دهد از عقل منفصل دانشگاهیان تربیت مدرس و دیگر دانشگاهیان است.

از Experience و Action، این امر مستخرج می شود و این نیاز به روشهای علمی دارد و با جادو و جمبل بدست نمی آید. علم، یعنی تدبیر روش شناختی و وثاقت (Validity).

حالا رویکرد (Approach) ما به آینده چیست؟

یک رویکرد، انتظار آینده است. (Waiting the Future)

رویکرد بعدی، هل دادن آینده است. (Pushing the Future)

رویکرد سوم، کشیدن آینده است. (Pulling the Future)

رویکرد چهارم، عمق بخشیدن به آینده است. (Deeping the Future)

ما منتظریم که ترن تاریخ، جایی ما را پیاده کند و متأسفانه ملتلهایی شکست می خورند که ترن تاریخ به آنها

می گوید: اینجا آخرین ایستگاه است و باید پیاده شوید. اما حالت بهتر این است که ما تاریخ را هل دهیم، وقتی تاریخ ما را نمی برد، که همان رویکرد دوم (push) است. رویکرد سوم، کشیدن و جذب آینده است که این رویکرد نیازمند "ادراک" ماست. رویکرد چهارم هم عمق بخشیدن به آینده است.

علم، باید یک سنت معرفتی و فکری داشته باشد. هر عقلانیتی، در یک سنت تاریخی، ملی، محلی و جهانی اتفاق می افتد. من در مدل "تحلیل علیّ لایه ای عنایت الله" دارم درباره آینده پژوهی و آینده نگری حوزه های آموزشی دانشگاه تربیت مدرس و طرح استراتژیک دانشگاه می اندیشم. مدل تحلیل علیّ لایه ای (CLA) می گوید: سطح اول، سیاهه است. یعنی مسائل و موضوعات ما چیست؟ سطح دوم، سطح سیستمی است. یعنی نظامهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... سطح سوم هم، جهان بینی ها، فرهنگ و پارادایم هاست. سطح چهارم نیز، اسطوره ها، استعاره ها و متافورها (تشبیه و کنایه ها) در لایه های زیرین ناخودآگاه است.

مسئله های امروزی ما، بذرهایش ۳۰ سال پیش ریخته شده. مسئله هایی که آن موقع "مسئله های نو پدید" (Emergency Issues) بودند اما بدون اینکه ما بفهمیم، به "کلان روند" (Mega Trend) تبدیل شده اند و الان برای ما مسئله ایجاد می کنند و نمی توانیم با آنها درگیر شویم. منظور از سطح اول، که صورت مسئله است، زوال آموزش با کیفیت در دانشگاههای ایرانی است. این خود یک مشکل است. البته اتفاقات خوبی هم می افتد. استادان خوبی هستند که سعی می کنند در این میان شمع روشن کنند و کیفیتی تولید کنند. اما در مجموع شواهد نشان می دهد که یک سیطره کمیّتی دارد اتفاق می افتد. الان دانشجویان و فارغ التحصیلان دکتری ما به لحاظ آیین نامه ارتقاء ساختارها و... مجبورند "کارگر دانش" بشوند. یعنی یک کارهایی انجام دهند که صرفاً زندگیشان را بگذرانند. یعنی تبدیل شدند به پرولتاریای دانش (پرولتاریا: طبقه ای از کارگرانی است که نیروی کار و بدنی خویش را می فروشد تا نان بخورد). کارگرانی که باید سرشان را بیندازند پایین و تولید کنند. بطور مثال با این دیدگاه مقاله تولید می کنند.

دانشگاهی که تأثیر اجتماعی اش محل مناقشه است، چکار می کند برای جامعه. این مقالات چکار می کنند؟ دانشگاه ما در بهترین حالت، می خواهد بازوی اجرایی ایدئولوژی دولت یا بازار شود. الان هم که کارآفرینی راه افتاده. دانشگاه ظاهراً فقط یک بازو است، اما دیده، چشم و دل نیست. دانشگاه برای ایدئولوژی هایی که یک زمانی مد می شوند، باید کار کند و بعد برایش بنگاه داری اتفاق بیفتد. کلمات در جامعه ما مورد بدفهمی و کژتابی قرار می گیرند. زبان، خانه هستی است. خانه هستی را ویران نکنیم. ما کلمات را لوٹ می کنیم.

سطح بعدی، سطح سیستم هاست. باید ببینیم در سیستم ها چه اتفاقاتی افتاده که به اینجا رسیدیم!! بعد جهان بینی ها و نگرش هایمان و... را بررسی کنیم در مرحله بعد. همه ما می خواهیم فقط نقد کنیم. از سایه خود فرار می کنیم. یعنی از خودمان، از اندیشه هایمان، گفتمان های رسمی مان، جهان بینی و ارزشهای درونی مان که اشکال در آنهاست، فرار می کنیم. فرصت، محدود است. ان شاءالله در بحث های آینده به این نتیجه گیری برسیم که در دانشگاه تربیت مدرس از حیث آینده نگری و آینده نگاری چه مداخلات منطقی در جهت بهبود باید انجام دهیم.